

کتاب دانی ایل — ایک سو اکاون نمبر

سمبولیزم پیکل: الوہی اور انسانی ربط کے اسرار کا انکشاف

Jeff Pippenger

2024-03-22

دو چوب بہ یکدیگر پیوستہ می شوند تا یک ہیکل گردند۔ عدد چهل و شش نماد ہیکل است، و چهل و شش سال فاصلہ ای است کہ اسارت پادشاہی شمالی را از اسارت پادشاہی جنوبی جدا می سازد۔ ہنگامی کہ پایمال شدن قدس و لشکر در زمان آخر، در سال 1798، بہ انجام می رسد، این چهل و شش سال است کہ دو چوب را در یک ہیکل بہ ہم می پیوندد۔ از 723 ق.م. تا 677 ق.م.، ہیکل فرو افکنده شد و پایمال گردید۔ در 1798 پایمال شدن پایان یافت و تا 1844 ہیکلی برپا شدہ بود۔ در آنجا ایشان می بایست یک امت شوند، با یک پادشاہ، و تا ابد از گناہ بازایستند۔ این طرح بود، اما شورش 1863 آن طرح را تا 2001 بہ عقب راند۔

پولس کلیسا را بدن می داند و مسیح را سر؛ و پولس از بدن بہ عنوان نمادی از جسم استفادہ می کند۔ نزد پولس، «جسم» و «بدن» اصطلاحاتی اند کہ بہ جای یکدیگر بہ کار می روند۔

زیرا اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر بہ وسیلہ روح اعمال بدن را بمیرانید، زندہ خواهید ماند۔ رومیان ۸:۱۳۔

मे मंदिर व्यक्तगित, है कलीसया जो, देह है। आधारति पर रचना की मंदिर के परमेश्वर रचना की मंदिर मानव द है। मांस देह और, है सरि मन मे मंदिर के व्यक्त एक है। तुल्य के मांस

زیرا ما اعضای بدن او هستیم، از گوشت او و از استخوان های او۔ از این سبب، مرد پدر و مادر خود را ترک خواهد کرد و بہ زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد۔ این رازی عظیم است؛ لیکن من درباره مسیح و کلیسا سخن می گویم۔ افسسیان ۵:۳۰-۳۲۔

وہ بیکل جسے یوحنا نے ناپنا تھا، اُس وقت جب ساتویں فرشتے کے نرسنگے کی آواز نے خدا کے بھید کو پورا کرنے کے کام کے آغاز کی علامت دی، خدا کا بیکل تھا؛ لیکن انسان کا بیکل خدا کے بیکل کی شبیہ پر بنایا گیا تھا۔ یہ دونوں ایک دوسرے کے بدل کے طور پر استعمال ہونے والی علامتیں ہیں۔ موسیٰ چھیالیس دن تک پہاڑ پر رہا، جب اُسے وہ نمونہ دکھایا گیا جسے اُسے زمینی خیمہ اجتماع کو برپا کرتے وقت استعمال کرنا تھا۔ یہ نمونہ آسمانی بیکل سے لیا گیا تھا۔

مسیح ہیکل آسمانی بود کہ در جسم ظاہر شد، و او نمونہ ہیکل انسانی را نمایندگی می کند، زیرا انسان ہا بہ صورت او آفریدہ شدند۔ از این رو، الگوی ہیکل انسانی با چهل و شش کروموزوم نشان دادہ می شود۔

معبدہا از لحاظ نبوتی قابل جایگزینی با یکدیگرند۔ از این رو، معبدی کہ بہ یوحنا گفتہ شد آن را اندازہ بگیرد، تنها از دو بخش تشکیل می شد و ہیچ صحنی نداشت۔ بخش نخست نمایانگر معبد انسانی است: کلیسا (عروس)، قوم، بدن، کہ همان جسم است۔ بخش دوم نمایانگر معبد الہی است: داماد، پادشاہ، سر، کہ همان ذہن است۔ وعدہ عہد جاودان کہ برای آن یکصد و چهل و چہار ہزار در ایام آخر بہ انجام می رسد، بہ وسیلہ دو چوب حزقیال باب سی و ہفتم بہ تصویر کشیدہ شدہ است۔ این وعدہ بہ وسیلہ معبد یوحنا، کہ از دو بخش تشکیل شدہ است، بہ تصویر کشیدہ شدہ است۔ ہمچنین بہ وسیلہ تعاریف مشخص پولس از سر مسیح در مؤمن، یعنی امید جلال، بہ تصویر کشیدہ شدہ است۔

کار مہر لگانے کے ایک لاکھ چوالیس ہزار کا مطلب الوہیت کو انسانیت کے ساتھ دائمی طور پر یکجا کرنا ہے۔ یہ کام ساتویں نرسنگ کے بجنے کے دوران سرانجام پاتا ہے۔ اس امتزاج کو کلام مقدس میں طرح طرح سے، سطر بہ سطر، پیش کیا گیا ہے۔ راستباز ٹھہرانا اور تقدیس کا کام اس عمل کے لیے الہیاتی اصطلاحات ہیں۔ راستباز ٹھہرانا ہمارے بدلے مسیح کے کام کو ظاہر کرتا ہے، اور تقدیس کا کام ہمارے نمونے کے طور پر مسیح کے کام کو ظاہر کرتا ہے۔ راستباز ٹھہرانا آسمان کے لیے ہمارے حق کی نمائندگی کرتا ہے اور تقدیس آسمان کے لیے ہماری موزونیت کی نمائندگی کرتی ہے۔ یہ دونوں کام ایماندار تک روح القدس کی حضوری کے وسیلہ سے پہنچائے جاتے ہیں۔ اس کام کو یوں بھی پیش کیا گیا ہے کہ خدا کی شریعت اُن لوگوں کے دلوں اور ذہنوں پر لکھی جاتی ہے جو ابدی عہد میں قبول کیے جاتے ہیں۔

»ذہن« نمایانگر حجرہای در معبد است کہ سر در آن قرار دارد. ذہن همان چیزِی است کہ «طبیعت برتر» نامیدہ می شود، در مقابل جسم کہ «طبیعت فروتر» است. ذہن بہ وسیلہ افکار ما نمایاندہ می شود، و جسم بہ وسیلہ احساسات ما نمایاندہ می گردد.

»بسیاری دچار ناشادی بیہودہ می شوند. ذہن خود را از عیسی برمی دارند و آن را بیش از حد بر خویشتن متمرکز می سازند. دشواری های کوچک را بزرگ می شمارند و از دلسردی ها سخن می گویند. ایشان مرتکب آن گناہ بزرگ می شوند کہ بی سبب بر تقدیرات الہی شکوہ و شکایت می کنند. ما برای ہر آنچہ داریم و ہر آنچہ ہستیم، بہ خداوند مدیونیم. او بہ ما قوایی عطا کردہ است کہ تا اندازہ ای همانند قوایی است کہ خود او داراست؛ و ما باید با جدیت بکوشیم تا این قوا را پرورش دہیم، نہ برای خشنود ساختن و برکشیدن خویشتن، بلکہ برای جلال دادن او.»

»نباید اجازہ دہیم ذہن های ما از وفاداری بہ خدا منحرف شود. بہ واسطہٴ مسیح می توانیم و باید شاد باشیم، و باید عادت های خویشتن داری را در خود پدید آوریم. حتی افکار نیز باید بہ ارادہٴ خدا مطیع گردانیدہ شوند، و احساسات تحت مہار عقل و دیانت قرار گیرند. قوہٴ تخیل ما بہ ما دادہ شدہ است تا بی مہار رہا شود و راہ خود را برود، بی آنکہ ہیچ کوششی برای بازداشتن و انضباط آن بہ عمل آید. اگر افکار نادرست باشند، احساسات نیز نادرست خواهند بود؛ و افکار و احساسات در کنار ہم، منش اخلاقی را تشکیل می دہند. ہنگامی کہ تصمیم می گیریم کہ ما، بہ عنوان مسیحیان، ملزم نیستیم افکار و احساسات خود را مہار کنیم، تحت تأثیر فرشتگان شریر قرار می گیریم، و حضور و تسلط آنان را دعوت می کنیم. اگر تسلیم تأثرات خود شویم و بگذاریم افکارمان در مجرای سوءظن، شک، و شکوہ و شکایت جریان یابد، تیرہ بخت خواهیم شد، و زندگی های ما شکست خورده از کار درخواہد آمد.» Review and Herald، 21 آوریل 1885.

ترکیب افکار و احساسات، شخصیت اخلاقی را تشکیل می دہد. ہماری شخصیت ایک ادنیٰ اور ایک اعلیٰ فطرت پر مشتمل ہے؛ ذہن اعلیٰ فطرت ہے، اور اگر ذہن کے افکار مقدس کیے جائیں تو ہماری احساسات بھی مقدس ہو جائیں گی۔ یہ اس لیے ہے کہ ذہن اُن دو فطرتوں میں سے، جو ہماری انسانیت کو تشکیل دیتی ہیں، اعلیٰ اور حاکم فطرت ہے۔ وہ ”قوتیں“ جو ہماری ہستی کے جزو کے طور پر مقرر کی گئی تھیں، ”کسی حد تک،“ اُن کے ”مشابہ ہیں جو“ مسیح ”میں موجود ہیں،“ کیونکہ ہم اُس کی صورت پر پیدا کیے گئے، اور ہمیں ”سنجیدگی کے ساتھ محنت کرنی چاہیے تاکہ“ اُن ”قوتوں کو ترقی دیں۔“

قوت ہایی کہ جزئی از طبیعت برتر، یا ذہن انسان اند، عبارت اند از داوری، حافظہ، وجدان، و بہویژہ ارادہ.

»بسیاری می پرسند: ”چگونه باید خویشتن را بہ خدا تسلیم کنم؟“ شما آرزو دارید خود را بہ او بسپارید، اما از نظر نیروی اخلاقی ضعیف ہستید، در بند تردید بہ سر می برید، و عادت های زندگی گناہ آلودتان بر شما حاکم است. وعدہ ها و تصمیم های شما همچون ریسمان هایی از شن است. شما نمی توانید افکار، انگیزہ ها، و عواطف خود را مہار کنید. آگاہی از وعدہ های شکستہ و

تعهدات از دست رفته تان، اعتماد شما را به صداقت خویش سست می کند و سبب می شود احساس کنید که خدا نمی تواند شما را بپذیرد؛ اما لازم نیست نومید شوید. آنچه باید درک کنید، حقیقت نیروی اراده است. این، قدرت حاکم در سرشت انسان است، قدرت تصمیم گیری، یا انتخاب. همه چیز به عملکرد درست اراده بستگی دارد. قدرت انتخاب را خدا به انسان عطا کرده است؛ به کار بردن آن بر عهده خود اوست. شما نمی توانید دل خود را تغییر دهید، و نمی توانید از خودتان عواطف آن را به خدا تقدیم کنید؛ اما می توانید انتخاب کنید که او را خدمت نمایید. می توانید اراده خود را به او بسپارید؛ آنگاه او در شما عمل خواهد کرد تا مطابق خشنودی نیکوی خویش، هم بخواهید و هم به جا آورید. بدین سان تمام سرشت شما تحت حاکمیت روح مسیح قرار خواهد گرفت؛ عواطف شما بر او متمرکز خواهد شد، و افکار تان با او در هماهنگی خواهد بود.»

”نیکي اور پاکیزگی کی خواہشیں اپنی حد تک درست ہیں؛ لیکن اگر آپ یہیں رک جائیں، تو وہ کچھ فائدہ نہ دیں گی۔ بہت سے لوگ مسیحی ہونے کی امید اور خواہش رکھتے ہوئے بھی ہلاک ہو جائیں گے۔ وہ اپنی مرضی خدا کے سپرد کرنے کے مقام تک نہیں پہنچتے۔ وہ ابھی مسیحی ہونا اختیار نہیں کرتے۔“

„از راه به کارگیری درست اراده، می توان دگرگونی ای کامل در زندگی شما پدید آورد. با تسلیم کردن اراده خود به مسیح، خویش تان را با آن قدرتی متحد می سازید که برتر از هر ریاست و قدرت است. از بالا نیرویی خواهید داشت که شما را استوار نگاه دارد، و بدین سان از طریق تسلیم پیوسته به خدا قادر خواهید شد آن حیات تازه را زیست کنید، یعنی همان حیات ایمان را.“ گام هایی به سوی مسیح، 47، 48.

قدرت اراده «نیروی حاکم» در سرشت انسان است، و این حاکم در آن حجره از هیكل انسانی جای دارد که «با آن قدرتی که برتر از همه ریاست ها و قدرت هاست» هم پیمان است. جایی که اتحاد الوهیت با انسانیت در هیكل انسانی واقع می شود، دژ جان است. هر انسان دژی دارد، و آن یا به تصرف مسیح است، یا دشمن اعظم مسیح.

»هرگاه مسیح دژ جان را به تصرف درآورد، عامل انسانی با او یکی می شود. و آن که با مسیح یکی است، یگانگی خود را با او حفظ می کند، او را بر تخت دل می نشاند، و از او امر او اطاعت می نماید، از دام های آن شریر در امان است. او که با مسیح متحد است، فیض های مسیح را به سوی خویش گرد می آورد، و قوت و کارآمدی و توان را برای خداوند، در راه جلب جان ها به سوی او، تقدیس می کند. او به واسطه همکاری با نجات دهنده، به ابزاری بدل می شود که خدا از طریق آن عمل می کند. آنگاه چون شیطان بیاید و بکوشد جان را به تصرف خود درآورد، درمی یابد که مسیح او را از آن مرد زورمند مسلح نیرومندتر ساخته است.« Review and Herald, December 12, 1899

ارگ جان، دل و ذهن انسان است. وعده عهد جدید سه وعده اصلی را برای ایماندار معین می سازد. به او وعده داده شده است که سرزمینی برای سکونت داشته باشد، چنان که باغ عدن برای آدم و حوا بود، که آن نیز به نوبه خود نمایانگر سرزمین موعود در عهد او با اسرائیل باستان بود، و آن نیز به نوبه خود نمایانگر سرزمین روحانی پرچالال برای اسرائیل روحانی بود، و هر سه، سطر بر سطر، بر وعده آفرینش دوباره زمین برای آنان که غلبه می کنند، چنان که او غالب آمد، شهادت می دهند.

جب آدم و حوا گناه کردند، برای «هفت زمان» از باغ عدن «پراکنده» شدند، و پس از هفت هزاره است که زمین نو ساخته می شود و باغ عدن بازگردانده می گردد. پراکندگی اسرائیل باستان برای «هفت زمان»، به واسطه پراکندگی آدم و حوا نمونه سازی شده بود. عهد، زمینی را برای سکونت وعده می دهد، و آن همان وعده عدن بازگردانده شده بود. پایمال شدن مقدسگاه و لشکر، نمایانگر تشدید تدریجی گناه در درون خانواده بشری است که با گناه آدم آغاز شد.

دو وعده دیگر عهد این است که وفاداران بدنی تازه و ذهنی تازه، یعنی حتی ذهن مسیح، دریافت خواهند کرد. بدن همان جسم، طبیعت فروتر، است و در نسبت با مسیح، کلیسا می‌باشد. ذهن طبیعت برتر است؛ همان چیزی است که خواهر وایت آن را «دژ جان» می‌نامد. پولس به روشنی تعلیم می‌دهد که ما در همان لحظه‌ای که الزامات انجیل را می‌پذیریم، یعنی هنگامی که عادل شمرده می‌شویم، ذهن مسیح را دریافت می‌کنیم. او همچنین تعلیم می‌دهد که ما تا زمان آمدن ثانی، بدنی تازه و جلال‌یافته دریافت نمی‌کنیم.

اینک، رازی را به شما می‌نمایانم: همه نخواهیم خفت، اما همه دگرگون خواهیم شد؛ در لحظه‌ای، در چشم برهم‌زدنی، به هنگام شیپور آخر؛ زیرا کرنا به صدا درخواهد آمد، و مردگان بی‌فساد برخیزانیده خواهند شد، و ما دگرگون خواهیم شد. زیرا این فاسد باید عدم فساد را دربر کند، و این فانی باید بقا را دربر کند. و چون این فاسد عدم فساد را دربر کند، و این فانی بقا را دربر کند، آنگاه آن گفته که مکتوب است به انجام خواهد رسید که: «مرگ در ظفر بلعیده شده است.» ای مرگ، نیش تو کجاست؟ ای گور، ظفر تو کجاست؟ نیش مرگ، گناه است؛ و قوت گناه، شریعت است. اول قرنتیان ۱۵:۵۶-۵۷.

ایک عقیده، جس کے بارے میں یوحنا کہتا ہے کہ ایسی مغالطہ آمیز تعلیمات پر ایمان رکھنے والوں کو دجال ٹھہراتا ہے، یہ دعویٰ کرتا ہے کہ مسیح نے کبھی ایسا جسم قبول نہیں کیا جو گناہ کے ان اثرات کے تابع ہو چکا ہو جو آدم کے گناہ کے بعد سے نسل انسانی پر پڑنے شروع ہو گئے تھے۔

و ہر روحی کہ اقرار نکند کہ عیسیٰ مسیح در جسم آمده است، از خدا نیست؛ و این است آن روح ضد مسیح کہ شنیده‌اید می‌آید، و هم‌اکنون نیز بالفعل در جہان است. اول یوحنا ۴:۳

شراب بابل (دجال) کہ «حبلے داغ» کی تعلیم دیتا ہے، یہ دعویٰ کرتا ہے کہ مریم کو کامل بنایا گیا، جیسا کہ آدم اور حوا گناہ سے پہلے تھے، تاکہ یسوع کی پیدایش الوہیت (روح القدس) اور کامل انسانیت (مریم) کے امتزاج پر مبنی ہو۔ «حبلے داغ» کا باطل عقیدہ اس امر سے بحث نہیں کرتا کہ یسوع مریم کے رحم میں کب قرار پایا، بلکہ اس بات سے بحث کرتا ہے کہ مریم کو آدم اور حوا کی سی کاملیت کے ساتھ کیسے قرار دیا گیا۔ یہ کہنا کہ وہ جسم جیسے مسیح نے انسان کی فدیہ کے لیے آنے پر اپنے اوپر لیا، بے گناہ جسم تھا، جس میں موروثیت کے اثرات شامل نہ تھے، دجال کی تعلیم ہے۔

زیرا بسیاری از فریب‌دهندگان به جہان داخل شده‌اند کہ اقرار نمی‌کنند عیسیٰ مسیح در جسم آمده است. این است آن فریب‌دهنده و ضد مسیح. ۲ یوحنا ۱:۷.

وقتی مسیح برخیزانیده شد، الہام با دقت تصریح می‌کند کہ او در آن هنگام بدنی جلال‌یافته داشت. رستاخیز او نمایانگر رستاخیز پارسایان در آمدن ثانی بود، و در همان جاست کہ ما وعده عهد، یعنی بدنی نو، را دریافت می‌کنیم.

زمان آن رسیده بود کہ مسیح به تخت پدر خویش صعود کند. او، چونان فاتحی الہی، در شرف آن بود کہ با غنائم پیروزی به بارگاہ‌های آسمانی بازگردد. پیش از مرگ خود به پدرش اعلام کرده بود: «کاری را کہ به من سپردی تا انجام دهم، به کمال رسانیدم.» یوحنا ۱۷:۴. پس از قیام خویش، مدتی بر زمین درنگ کرد تا شاگردانش با او در بدن قیام کرده و جلال‌یافته‌اش مانوس شوند. اکنون او برای وداع آماده بود. او این حقیقت را محرز ساخته بود کہ نجات‌دهنده‌ای زنده است. دیگر شاگردانش نیازی نداشتند او را با قبر مرتبط بدانند. آنان می‌توانستند او را جلال‌یافته در برابر کائنات آسمانی تصور کنند.» آرزوی اعصار، 829.

عهد وعده سکونت در سرزمینی، در زمین نوشده تحقق می‌یابد، آنگاه کہ عدن اعادہ می‌گردد و پراکندگی «هفت زمان» (هفت ہزار سالہ) بشریت آدم اول بہ پایان می‌رسد. وعده عهد درباره بدنی

نو و جلال یافته، در آمدن دوم، در طَرَفَةُ الْعَيْنِ، عطا می شود.

«داستان بیت لحم موضوعی پایان ناپذیر است. در آن، "عمق دولت و حکمت و معرفت خدا" نهفته است.» رومیان 11:33. «ما از فداکاری نجات دهنده در این که تخت آسمان را با آخور، و همنشینی فرشتگان پرستشگر را با چارپایان طویله معاوضه کرد، در شگفت می مانیم. غرور و خودبسندگی انسانی در حضور او محکوم می ایستد. با این همه، این فقط آغاز فروتنی شگفت انگیز او بود. برای پسر خدا، حتی اگر آدم در معصومیت خود در عدن ایستاده بود، پذیرفتن طبیعت انسان، خواری ای تقریباً نامتناهی می بود. اما عیسی انسانیت را پذیرفت هنگامی که نسل بشر به واسطه چهار هزار سال گناه ناتوان شده بود. او همچون هر فرزند آدم، نتایج عملکرد قانون عظیم وراثت را پذیرفت. این نتایج چه بود، در تاریخ نیاکان زمینی او آشکار است. او با چنین وراثتی آمد تا در غم ها و وسوسه های ما شریک شود، و نمونه یک زندگی بی گناه را به ما عطا کند.» آرزوی اعصار، 48.

نئون এক সে সেইকষণেই এবং তখনই, করে পূরণ দাবিসিমূহ সুসমাচারের মানুষ একজন যখন তা, বলেন ও "মাংস" একে পৌল যমেন অথবা, দহে কনিত্তু: মন খ্রিষ্টের অর্থাত্, করে লাভ মন ধর্ম্মান্তরে, গঠিত নযি়ে অনুভূতসিমূহ যা, স্বভাব নমিনতর। হয় পরবিরততি আগমনে দ্বিতীয় আগমন দ্বিতীয়, অংশ একটি চরিত্রেরে নৈতকি যা, অনুভূতসিমূহ সেই। না হয় বলিপ্ত সময় যা, করে নরিদশে ব্যবস্থাকে আবগেগত অনুভূতসিমূহ ঐ। থাকে অবশিষ্ট পরযন্ত করে নরিদশে ইন্দ্ৰিয়সমূহকও সেই এগুলো। সম্পর্কযুক্ত সঙ্গে ব্যবস্থার হরমোনগত অনুভূতি উপাদান সব যে স্বভাবেরে নমিনতর মানুষেরে। সম্পর্কযুক্ত সঙ্গে স্নায়ুতন্তররে যা অনুভূতি প্রকার এক। যায় করা ভিক্ত শ্রণেতি মৌলকি দুটি সিগেলোক, হয় গণ্য হিসাবে উত্তরাধিকারসূত্রে থেকে কাছ পূর্বপুরুষদেরে আমাদের আমরা যা, প্রবণতাসমূহ সেই হলো আমাদের আমরা যা, প্রবণতাসমূহ লালতি হলো অনুভূতসিমূহ প্রকার অন্য আর; পয়েছে। করছে বিকশিত দ্বারা পছন্দরে নিজস্ব

برخی گرایش های موروثی صرفاً بخشی از سرشت انسانی اند، و برخی گونه های گرایش های موروثی معطوف به انجام شر هستند. گونه های پرورش یافته احساسات آن هایی هستند که ما به واسطه انتخاب های خود پدید می آوریم، و گرایش های موروثی از طریق «قانون عظیم وراثت» منتقل می شوند.

عیسی «انسانیت را پذیرفت، آنگاه که نسل بشر در اثر چهار هزار سال گناه ضعیف شده بود. او نیز همچون هر فرزند آدم، نتایج عملکرد قانون بزرگ وراثت را پذیرفت. اینکه این نتایج چه بودند، در تاریخ نیاکان زمینی او آشکار است. او با چنین وراثتی آمد تا در غم ها و وسوسه های ما شریک شود، و نمونه یک زندگی بی گناه را به ما عطا کند.» با نتایج چهار هزار سال عملکرد قانون بزرگ وراثت، عیسی همواره آن تمایلات را با به کارگیری اراده خویش در تحت انقیاد نگاه داشت، و هرگز حتی یک بار نیز در پرورش هیچ احساس گناه آلودی مشارکت نکرد.

اگر عیسی بدنی انسانی را، چنان که آدم و حوا پیش از گناه کردن نمایانگر آن بودند، می پذیرفت، بی آنکه نتایج تضعیف بشریت را که در طی بیش از چهار هزار سال انحطاط پدید آمده بود، بپذیرد، در آن صورت او نمونه ای از این که هر فرزند خدا چگونه می تواند غالب آید، فراهم نمی ساخت.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

«بسیاری به این کشمکش میان مسیح و شیطان چنان می نگرند که گویی هیچ ارتباط ویژه ای با زندگی شخصی ایشان ندارد؛ و از این رو برای آنان چندان جاذبه ای ندارد. اما در قلمرو هر دل انسانی، این منازعه تکرار می شود. هیچ کس هرگز صفوف شرارت را برای خدمت خدا ترک نمی کند، مگر آنکه با یورش های شیطان روبه رو شود. همان وسوسه هایی که مسیح در برابرشان

ایستادگی کرد، همان‌هایی هستند که ما ایستادگی در برابرشان را بسیار دشوار می‌یابیم. این وسوسه‌ها بر او به همان اندازه شدیدتر وارد شدند که شخصیت او از شخصیت ما برتر است. مسیح، با وزن هولناک گناهان جهان بر دوش خویش، آزمون مربوط به اشتها، محبت به دنیا، و آن عشق به خودنمایی را که به جسارت خودسرانه می‌انجامد، تاب آورد. اینها همان وسوسه‌هایی بودند که بر آدم و حوا غلبه یافتند، و همان‌ها که به این آسانی بر ما نیز غلبه می‌کنند.»

شیطان به گناه آدم اشاره کرده بود تا آن را دلیلی بر ناعادلانه بودن شریعت خدا و غیرقابل اطاعت بودن آن جلوه دهد. مسیح می‌بایست در انسانیت ما، قصور آدم را جبران کند. اما هنگامی که آدم از سوی وسوسه‌گر مورد هجوم قرار گرفت، هیچ‌یک از آثار گناه بر او نبود. او در قوت مردانگی کامل ایستاده بود و از تمامی نیروی ذهن و بدن برخوردار بود. او در میان جلال‌های عدن احاطه شده بود و هر روزه با موجودات آسمانی مشارکت داشت. اما درباره عیسی، هنگامی که برای مقابله با شیطان وارد بیابان شد، چنین نبود. طی چهار هزار سال، نسل بشر از لحاظ قوت جسمانی، توان ذهنی و ارزش اخلاقی رو به انحطاط نهاده بود؛ و مسیح ضعف‌های انسانیت منحنی را بر خود گرفت. تنها بدین‌سان بود که می‌توانست انسان را از ژرف‌ترین اعماق انحطاطش رهایی بخشد.

«بسیاری ادعا می‌کنند که مغلوب شدن مسیح به وسیله وسوسه ناممکن بود. در آن صورت، او نمی‌توانست در جایگاه آدم قرار گیرد؛ او نمی‌توانست آن پیروزی‌ای را به دست آورد که آدم از به دست آوردنش ناکام ماند. اگر ما به هر معنا نبردی دشوارتر از آنچه مسیح داشت داشته باشیم، آنگاه او قادر نخواهد بود ما را یاری رساند. اما نجات‌دهنده ما انسانیت را با همه ضعف‌ها و مسئولیت‌هایش بر خود گرفت. او طبیعت انسان را پذیرفت، با امکان تسلیم شدن در برابر وسوسه. ما هیچ باری برای برداشتن نداریم که او متحمل آن نشده باشد.»

«با مسیح، همچون آن زوج مقدس در عدن، اشتها زمینه نخستین وسوسه عظیم بود. درست از همان‌جا که تباهی آغاز شد، کار رستگاری ما نیز باید آغاز گردد. همان‌گونه که آدم با ارضای اشتها سقوط کرد، مسیح نیز باید با انکار اشتها غالب آید.» و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، عاقبت گرسنه شد. و چون آزمایش‌کننده نزد او آمد، گفت: اگر پسر خدا هستی، بگو این سنگ‌ها نان شوند. اما او در پاسخ گفت: مکتوب است: انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر می‌شود.»

«از زمان آدم تا زمان مسیح، خودکامگی نفسانی قدرت امیال و شهوات را چنان افزایش داده بود که آنان تقریباً مهار نامحدود یافته بودند. بدین‌سان انسان‌ها خوار و بیمار شده بودند، و از خود ایشان محال بود که غلبه یابند. به نمایندگی از انسان، مسیح با تحمل شدیدترین آزمایش پیروز شد. او به‌خاطر ما خویشتن‌داری‌ای را به کار برد که از گرسنگی یا مرگ نیرومندتر بود. و در این نخستین پیروزی، مسائل دیگری نیز نهفته بود که در همه نبردهای ما با قدرت‌های تاریکی دخالت دارد.»

آرزوی اعصار، ۱۱۷.